دنیا دوستی و راه‌های رهایی از آن

آیت‌الله مصباح یزدی

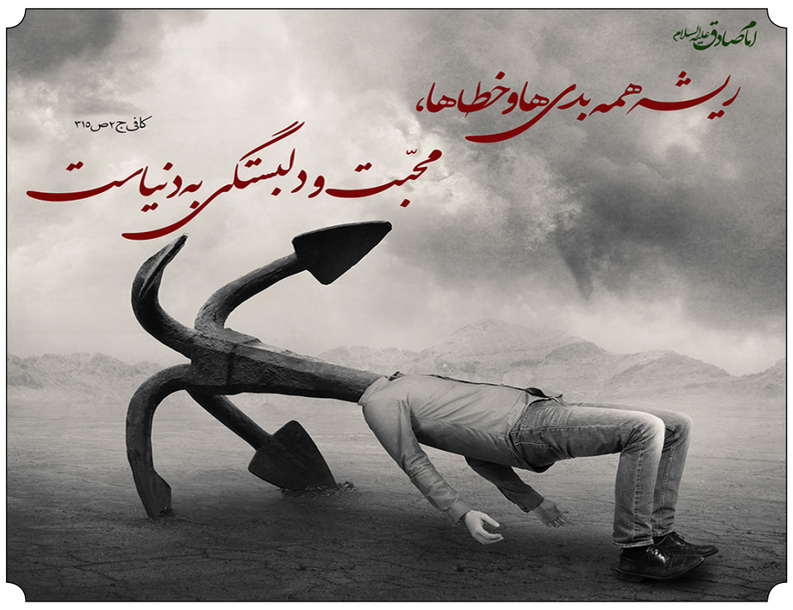

در آیات متعددی از قرآن کریم، این جهان به عنوان «دارالغرور» و«متاع الغرور» معرفی شـــده و با تعبیرات گوناگون مـــردم را از اینکه فریب دنیا را بخورند برحذر داشته است.

در سوره فاطر آیه ۵ می‌فرماید: یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛ای مردم! وعده خداوند حقّ است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شـــیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد!

مشابه این مضمون در ســـوره لقمان و در بسیاری از آیات هســـت. در این آیه ابتدا خداوند می‌فرماید: «ان وعـــدالله حق» پس از آن می‌فرماید: «فلاتغرنکم الحیاه الدنیا» از این تفریع می‌توان فهمید که جهت فریبندگی دنیا چیست.

انســـان بالفطره طالب یک مطلوب والایی است که خدای متعال برای او فراهم کرده است و وعده داده که به آن مطلوب فطری که سعادت ابدی است خواهی رسید. آن مطلوب والا، سرای آخرت است که خواست‌های فطری انسان از آنجا برآورده می شود. چیزی که مانع رسیدن به آن ســـعادت ابدی است و انســـان را فریب می‌دهد، زندگی دنیاست.

به عنوان تشـــبیه، غذایی که فطـــرت طفل اقتضا می‌کند، شـــیر مادر است که هم با مزاج او سازگار است و هم نیاز او را برطرف می‌کند و هم از آن لذت می‌برد. اما گاهی به جای پســـتان مادر در دهان بچه گول زنک می‌گذارند و بچه مشغول مکیدن آن می‌شود و از آنچه می‌بایست بدان برسد محروم می‌شود. آنچه که ما خواهان آن هســـتیم و خدا ما را برای آن آفریده، سعادت آخرت و کمال روحانی و معنوی اســـت که فقط با رسیدن به آن نیازهای ما برطرف می‌شود و خواسته‌هایمان تامین می‌شـــود و آنچه می‌جوییم خواهیم یافت اما یک گول زنکی هســـت که مانع از متوجه شـــدن به آن مقصد و آن مطلوب است و ما را از جستن و پیمودن راه آخرت باز می دارد.اینجا چند ســـؤال مطرح می شود که جنبه فلسفی و اعتقادی دارد: چرا در اینجا خدا این گول زنک را خلق کرده اســـت؟ چرا انسان طوری آفریده شده که در معرض این فریب واقع می‌شود؟ کجای دنیا انسان را گول می‌زند؟ آیا تمام حیات دنیا نامطلوب است یا یک جهت خاصی از آن؛ اگر یک جهت خاصی از آن نامطلوب است جهت نامطلوب کدام است؟

اینها بحث‌هایی است که هم جنبه فلسفی دارد و هم جنبه تفسیری و هم در جای خودش بزرگان درباره آنها بحث کرده‌اند. اکنون ما درصدد بحث درباره این مسائل نیستیم. اجمالا می گوییم: حکمت الهی اقتضا می کند که انســـان در دنیا در معرض فریب خوردن باشد تا زمینه انتخاب و گزینش برای او فراهم شود. آن سعادت ابدی هم باید از طریق انتخاب و گزینش خود شخص حاصل شود. اگر راه انحرافی، راه ســـقوط و راه لغزشی نباشد انتخاب انجام نمی‌گیرد و اگر انتخاب انجام نگیرد، آن ســـعادت حاصل نمی‌شود. این جواب اجمالی به سؤال مذکور است.

و اما اینکه چه چیز دنیا نامطلوب اســـت و چرا مورد نکوهش واقع شده است؛ جواب اجمالی آن این است که آنچه نامطلوب است دل بستن به دنیا و دنیا را به جای آخرت گرفتن است، نه اینکه وجود دنیا شر باشد. آنجایی کـــه محل تجارت اولیاء الله و مزرعه الاخره هســـت، بد نیست. این که ما دنیا را به جای مطلوب اصلی بگیریم و راه را به جای مقصد و وســـیله را به جای هدف بپذیریم مذموم اســـت. مذمت به ما برمی‌گردد نه به وجود دنیا. (حدید، آیه ۲۰) اینهاست که بد است نه زمین و آسمان دنیا و هوا و آفتاب آن. پس باید مواظب باشـــیم و فریب تسویلات نفس خود و شیطانی که دنیا را به جای آخرت به ما معرفی می کند نخوریم.

ماهیت دنیا

ماهیت دنیا چیست؛ چه نفعی می‌توانیم از آن ببریم و چگونه باید با آن برخورد کنیم که به صلاح و خیر ما تمام شود؟ اگر اینها را بشناسیم گول دنیا را نمی‌خوریم؛ یعنـــی دنیا را با چیز دیگری عوضی نمی‌گیریم و آن را همان جوری که هست، می‌شناسیم و به آن صورتی که می‌بایست آن را به کار می‌گیریم و از آن استفاده می‌کنیم. در آن صورت گول خوردن در کار نخواهد بود. هر مهره ای ممکن است فایده ای داشته باشد، حتی خرمهره؛ اما اگر بدانیم که این مهره خرمهره است و به جای خود از آن استفاده کنیم عیبی ندارد. آدم ممکن است از سنگریزه هم استفاده کند، اما به شرطی که توجه داشته باشد که ســـنگریزه است، عیب آنجاست که سنگریزه را به جای مروارید تلقی کند یـــا خرمهره رابه جای فیروزه به کار گیرد وگرنه اگر بداند که ماهیت هر چیز چیست و به چه دردی می‌خورد گول خوردن در کار نیست.

ماهیت دنیا گذرنده بودن است.(انشقاق، آیه ۵) ما در این جهان در حال سفریم، در حال حرکتیم، دنیا یک مسیری اســـت که باید از آن عبور کنیم، پلی است که باید از آن بگذریم، راهی اســـت که باید طی کنیم. البته دو راه هســـت: یک راهی الی الله است، یک راه هم الی الشیطان و الی النار.(ابراهیم، آیه ۲۹)

به هر حال ماهیت دنیا این گونه است که ثبات ندارد مثل یک ماهی لغزنده ای است که هر چه بخواهید آن را محکم بگیرید لیز می‌خورد و از دست شما به در می‌رود و نمی‌ماند. دنیا ماندنی نیست. هر لحظه ای که به وجود می آید، هنوز به وجود نیامده معدوم می‌شود. این ماهیت زندگی دنیاست.

چنین چیزی لایق دل بســـتن نیست، همچنین هر آنچه در این مسیر قرار دارد، متاع این زندگی است. آنچه نپاید، دلبســـتگی را نشاید. انسان بالفطره طالب چیزی است که دوام داشته باشد و برایش پایدار بماند.

این عمر یک لحظه است؛ هیچ عاقلی به چیزی که یک لحظه عمر دارد، دل نمی‌بندد؛ ممکن اســـت از آن خوشش بیاید، اما به آن دلبستگی ندارد، آن گونه نیست که پس از اینکه از بین رفت واویلا سر بدهد که چرا رفت، از قبل می دانست که یک لحظه بیشتر نیست.

اصلا ماهیت آن همین است و قابلیت ندارد که آدم بـــرای یک مدتی به آن دل ببندد و توجه خود را به آن معطـــوف کند یا چیزهای دیگر را فـــدای آن کند. این واقعیت را باید درســـت درک کرد و پذیرفت تا در عمل مؤثر باشد.

ریشه گناهان

اگر کسی ادعا کند که عمده انحرافات انسان از اینجا سرچشـــمه می‌گیرد که او ماهیت دنیا را نمی‌شناسد یا معامله و رفتار صحیحی با دنیا ندارد گزاف نگفته است. در روایت هم هست که «حب الدنیا رأس کل خطیئه» از اینجا ناشـــی می‌شـــود که ما ماهیت دنیا را درســـت نمی‌شناســـیم و آن طور که می‌بایســـت بـــا دنیا رفتار نمی‌کنیـــم و به جای این که آن را وســـیله قرار دهیم، هدف قرار می‌دهیم.

آن را باید امری ناپایدار و لحظه ای بشماریم، اما تصور می‌کنیم که امری پایدار و قابل بقا و دل ستان است. اگر دقت شود ریشـــه هر نوع گناهی که در عالم واقع شده و می‌شـــود برمی‌گردد به آنکه گناهکار طالب یک لذتی بوده که در این دنیا آن را جست و جو می‌کند که یا پول است، یا ریاست یا همسر و یا چیزهای دیگری که در دنیا هست و به خاطر رسیدن به آنها بوده که این گناهان را مرتکب شده است یا برای تحقق و یا ازدیاد آنها بوده است.

خلاصه آنکه محـــور در تلاش‌های گناهکاران لذایذ دنیاست و چیزهایی که در دنیا برایشان حاصل می‌شود.

> **ریشه همه گناهان این است که انسان لذت دنیا را دوست دارد و به خاطر آن مرتکب کارهایی می‌شود که گاهی سعادت ابدی خود را به خطر می‌اندازد و هلاکت ابدی را برای خـــود می‌خرد.**

آیا هیچ کســـی را ســـراغ دارید که به خاطر رسیدن به یک لذت ابدی و آخرتی مرتکب گناه شده باشد. آخرت دوستی به گناه نمی‌انجامد، پس ریشه همه گناهان این اســـت که انسان لذت دنیا را دوست دارد و به خاطر آن مرتکب کارهایی می‌شود که گاهی سعادت ابدی خود را به خطر می‌اندازد و هلاکت ابدی را برای خود می‌خرد. چـــون در آن لحظه فرامـــوش می‌کند که این دنیا یک گذرگاه است، فراموش می‌کند که در حال حرکت است و چـــه بخواهد و چه نخواهد در حال رفتن اســـت. یک قطار ســـریع السیر را در نظر بگیرید یا هواپیمایی را بر فراز آسمان‌ها و روی شهرها.

شـــما با هواپیما حرکت می‌کنید، حرکت آن هم در اختیار شما نیست، خلبان آن را می‌راند، از داخل هواپیما شهرها، قصبات و زمین‌های سبز را نگاه می‌کنید و لذت می‌برید.

آیا بجاست که به منظره‌هایی که احیانا می‌بینید، دل ببندید و بخواهید همان جا بمانید و همان هدف شـــما بشود؟ یا اینکه نه، هواپیما در حال سفر است و شما هم مقصدی دارید، اگر هم در بین راه یک چیز لذت‌بخشی یا منظره زیبایی باشد، جای ماندن نیست، جایی نیست که بتوان به آن دل بست؟ هدف شما جای دیگری است و شما را آنجا می‌برند، اینجا جای ماندن نیست.

کسی که توجه به هدف دارد این طور عاشق آن در هنگام ســـوار بودن هواپیما نمی‌شود. این طور نمی‌شود که وقتی که رد شـــد، گریه و ناله سر دهد که ای کاش این منظره باقـــی بود و من همان جا مانده بودم، چون نه انسان ماندنی است، نه آن منظره باقی است و نه این ارزش را دارد که انسان به آن دل ببندد. به هر حال، این یکی از عناصر فرهنگی اسلام، بلکه همه ادیان آسمانی است که در این جمله کوتاه خلاصه می‌شود: «حب الدنیا رأس کل خطیئه.»

علت بدی دنیا

علت بدی و نکوهش علاقه به دنیا هم این است که توجه به دنیا و دل بســـتن به آن انســـان را از هدف باز می‌دارد و از یاد او می‌برد که آن یک وسیله و ابزار است، یک معبر و گذرگاه اســـت. تصور می کند که اینجا یک مسکن ابدی است، جایی است که باید به آن دل بست و بدان عشـــق ورزید. اگر ما توجه داشـــته باشیم،گول دنیا را نمی‌خوریم و زندگی دنیا برایمان وبال نمی‌شود، بلکه موجب می‌شود که بفهمیم ما را برای چه به اینجا آورده‌اند و چگونه باید از عمر و حیات این دنیا استفاده کنیم. درباره آیه شـــریفه «ولاتنس نصیبک من الدنیا» (قصص، آیه ۷۷) فرموده اند: که «ان تطلب بها الاخره» بهره واقعی ما از دنیا در این است که آن را وسیله‌ای برای ســـعادت ابدی خود قرار دهیم. اگر دنیا را برای خودش خواستیم قدم اول انحراف است. البته انحراف هم مراتبی دارد. برخی آن‌قدر دنیا را دوست دارند که اگر مزاحم با سعادت ابدی آنها هم باشد، نمی‌توانند از آن دل بکنند، آنچنـــان به آن انس گرفته‌اند که نمی‌توانند از آن صرف نظر کنند، یعنی آنجا که لذت دنیا متوقف بر امر حرامی باشـــد باز هم نمی‌توانند از آن صرف نظر کنند. شخص مؤمن و متقی باید حداقل این مرتبه را حائز باشـــد که دل به لذت‌های حرام دنیا نبندد و دنیا را آن‌قدر دوست ندارد که حتی حاضر به ارتکاب گناهان بشـــود، تا لذتی از لذائذ دنیا را به دست آورد.

اولیای خدا اصلا به هیچ لذتی از لذایذ دنیا ولو مباح و حلال هم باشد دل نمی‌بندند و تنها آن را برای رسیدن به رضای خدا و دار آخرت و قرب الهی دنبال می کنند و آنجا که مزاحمتی داشته باشد آن را رها می کنند.

سعی کنیم که آن قدر فریفته دنیا نشویم که نتوانیم از گناهان خودداری کنیم این قدم اولی اســـت که باید برداشـــت. اولین مبارزه ای است که باید با نفس کرد و اولین ریاضتی اســـت که باید کشید این است که باید لذت‌های حرام را ترک کرد.

> **یکی از راه‌ها برای اینکه انســـان از رســـوخ حب دنیا در دل جلوگیری کند این اســـت که عملا چیزهای دوست داشـــتنی دنیا را رها و در راه خدا انفاق کند و از آنها کمتر اســـتفاده کند تا انس به آنها پیدا نشـــود. ســـعی کند زندگی‌اش در حدی باشـــد که برای هم‌صنفان، همســـایگان، دوســـتان و خویشـــاوندان او، برای همه در آن حد میسر باشد، برتری جو نباشد، به فکر این نباشـــد که زندگی‌اش را از دیگرانی که با او معاشـــرت دارند بهتر کند.**

راه‌های زدودن حب دنیا

چه کنیم که فریفته دنیا نشـــویم؟ می‌دانیم که دنیا فریبـــکار اســـت و می‌دانیم که «حـــب الدنیا رأس کل خطیئه»، چه کنیم که در این دام نیفتیم و محبت دنیا بر قلب ما چیره نشود و عاشق نشویم؟

برای این کار راه‌هایـــی وجود دارد که مجموع آنها می تواند مؤثر باشـــد: اول، راه‌های فکری و شـــناختی؛ دوم، برنامه‌های عملی خاص؛ سوم، امور قلبی و توجهات درونی. بعضی از راه‌ها مربوط به عقل و فکر آدمیزاد است، برخی از آنها مربوط به دل انسان و برخی مربوط به عمل و رفتار خارجی انســـان، که اینک به اجمال درباره آنها بحث می کنیم. آنچه مربوط به فکر انســـان است، تأمل در ماهیت دنیاســـت و اینکه دنیا گذراســـت و قابل دل بستن نیست.

۱) راه فکری و شناختی:

بایـــد با فکر و تأمل، دنیا را با آخرت مقایســـه کرد. بایـــد ببینیم کـــه آیا جا دارد کـــه آدم دنیا را بر آخرت ترجیح دهد؟ قرآن کریم مقایسه‌هایی بین دنیا و آخرت انجام داده اســـت که تامل در این آیات و فکر کردن در مضامیـــن آنها می تواند ما را به این نکته رهنمون کند که دنیا پایدار نیست:

«آنچه نزد شماســـت فانی می‌شـــود؛ امّا آنچه نزد خداست باقی است»؛ (نحل، آیه ۹۶)، «ولی شما زندگی دنیـــا را مقـــدم می‌دارید، در صورتی کـــه منزل آخرت بســـی بهتر و پاینده‌تـــر (از دنیای چند روزه) اســـت.» (اعلی، آیه ۱۶)این یک اســـتدلال عقلی است. به فرض اینکه لذایذی که در آخرت میسر است در دنیا هم فراهم شـــود که این چنین نیست، آخرت پایدارتر است و دوام آن بیشتر است. اگر امر دایر شد بین اینکه خوشی یک روزه یا خوشـــی یک ســـاله را انتخاب کنیم و خوشی‌ها نیز از نظر مرتبه لذت با هم مســـاوی باشند، عقل آدمی کدام یک از آنها را انتخاب می کند؟ عقل حکم می کند چیزی را که ولو یک لحظه بیشـــتر باشد، آن را انتخاب کنیم. پس چگونه است که ما یک چیز ناپایدار را بر یک امر ابدی ترجیح مـــی دهیم؟ اگر عمر هر کس در دنیا هزار سال هم باشد چگونه می‌توانیم بین عمر دنیا و عمر آخرت مقایسه کنیم؟ از نامتناهی نمی‌توانیم تصور دقیقی داشـــته باشـــیم و فقط یک لفظی را در مورد آن به کار می‌بریم، اما نمی‌فهمیم که نامتناهی و ابدی یعنی چه؟ چقدر طولانی است؟ ۱۰ سال، ۱۰۰ سال، ۱۰۰۰ سال، ۱۰۰۰۰سال، یک میلیون سال و... تا روز قیامت هم که بشماریم شمارش آن تمام نمی‌شود. از نظر کیفیت هم ما نمی‌توانیم لذایذ آن را با دنیا مقایسه کنیم که چقدر بر لذایذ دنیا برتری دارد به همان اندازه‌ای که کمیت آن بر دنیا برتری دارد، کیفیت آن هم بی نهایت بر لذایذ دنیا برتری داشته باشد، «فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» (سجده، آیه ۱۷) «فلاتعلم نفس» نکره در سیاق نفی اســـت؛ یعنی هیچ کس نمی‌داند که خدا در آخرت برای بندگان مقرب خود چه چیزهایی فراهم کرده است و چقدر مایه چشم روشنی آنهاست و چه لذایذی خواهند برد، برای هیچ کس قابل درک نیست.

این مرحله بعد از شـــناخت است که باید فکر کرد و تامل نمود، آدمی‌زاد فراموشـــکار اســـت، برهان اقامه می شـــود و مسئله ای را درک می‌کند و می‌پذیرد ولی در یـــاد او نمی‌ماند؛ لذا احتیاج به تکرار و تذکر اســـت. یکی از بزرگ‌ترین فواید مطالعه قرآن کریم این اســـت کـــه چیزهایی را که آموخته‌ایـــم و یاد گرفته‌ایم، به یاد مـــا می‌آورد و نمی‌گذارد فراموش بشـــوند. این یک بعد قضیه است.

۲) راه عملی:

راه دیگر آن مربوط به عمل خارجی و رفتار انســـان اســـت. باید کارهایی انجام داد که مانع از دلبستگی به دنیا شود. همان طور که افکار و تمایلات قلبی در رفتار اثر می‌گذارد، متقابلا رفتار هم در بقای آن تمایلات، در رســـوخ، در ثبات و یا در ضد آنها اثر می‌گذارد. بنابراین، برای اینکه حب دنیا در ما رسوخ نکند باید رفتارهایی را انتخاب کنیم و به کار ببندیم که مانع بشـــود از این که حب دنیا در دل ما رسوخ کند.

برای این منظور باید اول سلسله تکالیف شرعی خود را نسبت به امور دنیا انجام دهیم:

الف)انفاقات واجب و مستحب

دادن زکات، خمـــس، نفقـــات واجـــب و... مانع از دلبستگی می‌شـــود: «از اموال آنها صدقه‌ای (به‌عنوان زکات) بگیر، تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.» (توبه، آیه ۱۰۳) انفاق مانع از دلبستگی به مال دنیا می‌شـــود. قرآن می‌فرماید:«ازچیزهایی که دوست دارید و زمینه دلبستگی در آنها هست، انفاق کنید تا به مقام نیکوکاری برسید.(آل عمران، آیه۹۲) یکی از عواملی که باعث می شود دلبستگی به دنیا پیدا نشود این است که آدم ســـعی کند چیزهایی که دوست می‌دارد در راه خدا بدهد. در درجه اول واجبات، بعد هم مســـتحبات، هرچه را دوست‌تر دارد بدهد، البته در صورتی که ضرورت زندگی خود و عیال واجب النفقه او تامین شده باشد مگر اینکه خود آن عیال هم حاضر به ایثار باشد.

به هر حال نباید با انجام تکالیف مستحب جلوی انجام تکالیف واجب را گرفت و به جای اینکه نفقه واجب عیال را بپردازیم، انفاق مستحب کنیم، یا به جای اینکه تکلیف واجبی را انجام دهیم به دنبال مستحبات برویم. این از همان جاهایی است که شیطان آدم را فریب می‌دهد.

هیچ وقت کار مستحب جانشین واجب نمی‌شود.

در روایات هست که انفاق هم که می‌خواهید بکنید، اول بـــه پدر و مـــادر، به ارحام، به همســـایگان، بعد به دیگران، تـــا آدم قوم و خویش فقیر دارد نوبت به انفاق به دیگران نمی‌رســـد؛ اگر پدر و مادر محتاج هستند در درجه اول هستند.

به هر حال وقتی انســـان آنچه را با زحمت به دست آورده انفـــاق می‌کند عملا دل از آن می‌کند. این از آن رفتاری است که بر قلب اثر می‌گذارد. چه چیزهایی را باید انفاق کرد؟ ازآن چیزی که دوست دارید نه آن چیزهایی که خود حاضر نباشید بگیرید و اگر کسی آن را به شما داد رغبـــت در گرفتن آن ندارید.(بقره، آیه ۲۶۷) انفاق این قبیل چیزها در راه خدا فایده‌ای ندارد.

البته از انفاق نکردن بهتر است، اما نباید انفاق منحصر شود به اینکه آدم چیزهایی را که در زندگی به آنها احتیاج ندارد و دور افتادنی اســـت در راه خدا بدهد. از چیزهای زیبا، ســـالم و دوست داشتنی هم انفاق کنید، حتی اگر پول نو در جیب شما هست، هرگاه می‌خواهید انفاق کنید از پول نو به فقیر بدهید. این کار بسیار ساده‌ای است اما اثر دارد سعی کنید چیزهایی که می‌خواهید در راه خدا بدهید بهترین باشد. مجددا تاکید می‌کنم به شرطی که به وظایف واجب شما لطمه نزند.

انفاق مســـتحب جای انفاق واجب را نمی‌گیرد. این هم یک برنامه عملی است. اعطأ یا ایتأ یعنی بذل و دادن چیزهایی که آدم دوست دارد، اول واجباتش، پس از آن بتدریج و تا اندازه‌ای که برای او میسر باشد و به مشقت و عسر نیفتد از مستحبات.

> **علت بدی و نکوهش علاقه به دنیا هم این اســـت که توجه به دنیا و دل بستن به آن انســـان را از هدف باز می‌دارد و از یاد او می‌برد که آن یک وسیله و ابزار است، یک معبر و گذرگاه است. تصور می کند که اینجا یک مسکن ابدی است، جایی است که باید به آن دل بست و بدان عشق ورزید.**

ب) استفاده کمتر از لذایذ مباح

راه دیگر برای جلوگیری از رســـوخ حب دنیا در دل این است که سعی کند از چیزهایی که در دنیا لذت‌بخش است ـ حتی آنجا هم که منع شرعی ندارد ـ کمتر استفاده کند. آنچه در روایات از زهد و قناعت تعریف شـــده یک جهت آن همین است. وقتی آدم از چیزهای مباح بیش از اندازه متعارف و لازم استفاده کند خواه‌ناخواه انسی با آنها پیدا می کند و مزه آنها را می‌چشـــد؛ لذا دلبستگی برایش پیدا می‌شـــود و خاطره آنها در ذهن او می‌ماند و در وقت تنهایی، فکر آن لذت ـ ولو مباح ـ اندیشه او را مشغول می‌کند و لذا مانع می‌شود از اینکه ذهن متوجه هدف باقی و پایدار شود.

> **اولیای خدا اصلا به هیچ لذتی از لذایذ دنیا ولو مباح و حلال هم باشد دل نمی‌بندند و تنها آن را برای رسیدن به رضای خدا و دار آخرت و قرب الهی دنبال می‌کنند و آنجا که مزاحمتی داشته باشد آن را رها می کنند.**

این هم یک نوع گول خوردن است، البته قدر واجب آن همان اســـت که از لذت حرام صـــرف نظر کند، اما برای اینکه به حـــرام نیفتد باید یک محدوده ای را هم در نظر بگیرد، این مضمون تعبیری است که در روایات برای محرمات گفته شـــده که بـــرای معاصی «حمی» قرار دهید. در روایات هســـت که خدای متعال نوافل را حمای واجبات و مکروهات را حمای محرمات قرار داده. بایـــد از گناهان فاصله بگیرید و مرز را در نظر داشـــته باشید.

اگر به مرز نزدیک شدید ناگهان پای شما می لغزد. انسانی که لب مرز راه می رود ممکن است پایش بلغزد و بیفتد. کمی از مرز فاصله بگیرید.

فاصله گرفتن از محرمات، ترک مکروهات اســـت و اگر آدم بیشـــتر موفق شود و حتی بعضی از مباحات را هم انجام ندهد، بهتر اســـت. مکرر تاکید می‌کنم که در همـــه این موارد اعتدال را از دســـت ندهید و فکر زهد باعث نشـــود که از تکالیف واجب باز بمانید و سلامتی بدن را به خطر بیندازید و نیروی بدنی لازم برای انجام واجبات نداشـــته باشید یا مبتلا به امراض بدنی و روانی بشـــوید به خیال اینکه زهد ورزیده و ریاضت کشیده و سیر و سلوک کرده‌اید.

اعتدال را نباید از دست داد ولی آدم باید در صدد این باشد که بعضی از مباحات را برای اینکه مانع از دلبستگی باشد صرف نظر کند. در جایی که آدم احتمال می‌دهد نگاهش به نامحرم بیفتد کمتر نگاه کند. اگر آدم یقین ندارد ابتدا نگاه کردن اشـــکالی ندارد، نمی دانســـته که نگاهش به نامحرم می افتد، اما وقتی احتمال می دهد، باید از بعضی مباحات هـــم خودداری کند که به حرام نیفتد. از مسیر گناه دور باشید.

اگر انســـان در خانه خود و از مال خود دکوراسیون ایجاد کند حرام نیست، هرچند سالی فرش خانه را عوض کند و به جای آن فرش نخ فرنگ در خانه بیندازد حرام نیست و هیچ اشکالی ندارد، اما سعی کند که از آن کم کند و به فکر این نباشـــد که بـــر زیبایی زندگی خود و تجملات آن بیفزاید.

روزی پیغمبـــر اکـــرم(ص) دیدند که پـــرده‌ای در خانه‌شان آویخته شده، فرمودند: این را از چشم من غایب کنید. مقام پیامبر اکرم(ص) با آن قلب مطهری که جز به خدای خود توجهی نمی‌کرد و دل نمی‌بست، فرمود: این پرده‌ای که رنگارنگ و گلدار اســـت و نقاشی دارد از چشم من دور کنید، چون مرا متوجه دنیا می کند. این باید برای ما درسی باشد.

معنای آن این نیســـت که شما در خانه خود هرچه پرده برای خانواده شما هست بکنید و به دور بیندازید، چون اولا، شـــرایط زمان فرق می‌کنـــد، زمانی پیغمبر اکرم(ص) این مطلب را فرمود که اصحاب صفه ۹ نفری با یک پیراهن نماز می‌خواندند.

چیزهایی که عادی و متعارف اســـت و در همه جا و در همه خانه‌ها و برای همه کس میسر است، جلب توجه نمی‌کند. ثانیا، ما عینا نمی‌توانیم مثل پیغمبر اکرم و ائمه اطهار(ع) رفتار کنیم و نباید هم بکنیم نه تنها نمی‌توانیم، بلکه ما تکالیفی داریم که باید رعایت کنیم.

اگر خود ما تنها باشـــیم یک نوع وظیفه‌ای داریم و وقتی با همسر زندگی می کنیم وظیفه‌ای دیگر داریم و باید خواست‌های آنها را در حد مشروع رعایت کنیم، بر آنها تحمیل نکنیم و فشاری بر آنها وارد نکنیم. او هم یک انسان مکلفی است و تکلیفی دارد. ما اگر مؤمن هستیم تکلیف خود را عمل کنیم. این نکته مهمی است، بعضی از متدینین به خانواده خود ظلم می‌کنند، در حالی که حق ندارند بر آنها تحمیل کنند، آنها به تصور خود می‌خواهند که خانواده‌شـــان را به پیشرفت معنوی برسانند اما باید ظرفیت طرف مقابل را هم در نظر گرفت.

نباید در کار تحمیل باشـــد. اگر خود شخص مایل است، نعم المطلوب، وگرنه شما باید وظایف شرعی خود را درســـت انجام دهید و به حدود و حقوق همسر تجاوز نکنید. پس یکی از راه‌ها برای اینکه انسان از رسوخ حب دنیا در دل جلوگیری کند این اســـت که عملا چیزهای دوســـت داشتنی دنیا را رها و در راه خدا انفاق کند و از آنها کمتر استفاده کند تا انس به آنها پیدا نشود.

سـعی کند زندگـی‌اش در حدی باشـد که برای هم‌صنفان، همسایگان، دوستان و خویشاوندان او، برای همه در آن حد میسـر باشد، برتری جو نباشد، به فکر این نباشد که زندگی‌اش را از دیگرانی که با او معاشرت دارند بهتر کند.

این غلط اســـت: «تلک الدار الاخـــره نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض و لا فســـادا»؛ این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است! (قصص، آیه ۸۳)

در روایت اســـت که: اگر کسی بخواهد بند کفشی بهتر از بند کفش دیگری داشـــته باشد از مصداق اراده علو است که در این آیه آمده است. بند کفش و زندگی متعارفی که برای همه میسر است اشکالی ندارد و طبق هر زمان و مکانی فرق می‌کند. خیلی چیزهاست در یک جایی و در یک شهری دنیاطلبی به حساب می‌آید، تفاخر محسوب می‌شود، علو و برتری‌جویی حساب می‌شود، اما در محیط دیگری خیلی ساده، عمومی و همگانی است، همین طور در زمان‌های مختلف.

از: پاسدار اسلام، شماره ۱۹۹

خودباوری؛ بزرگ‌ترین هدیه یک رهبر

بزرگ‌ترین هدیه ای که یک رهبر به ملتش می‌تواند بدهد «ایمان به خود» است، یعنی آن ملت را به خودش مؤمن کند.

یک رهبر ممکن است هدیه‌ای که به مردمش می‌دهد هدیه مادی باشد، فرض کنید یکی از منابع مادی را که دشمن می‌برده است بگیرد و به ملت پس بدهد؛ ممکن است هدیه سیاسی باشد، استقلال سیاسی به ملت خودش بدهد؛ ممکن است ایمان به رهبر باشد یعنی ملت معتقد شود که رهبر ما رهبر خیلی بزرگی است.

ولی اینها آن‌قدر مهم نیست که هدیه‌ای که یک رهبر به ملتش می‌دهد این باشد که این ملت را به خودش مؤمن و معتقد کند که بگوید:

من نباید زیر بار دشمن بروم، زیر بار استبداد بروم، زیر بار استعمار بروم، من از خودم تاریخ دارم، از خودم فرهنگ دارم، من هیچ احتیاجی ندارم که از غرب الگو بگیرم.

از جمله کارهای رهبر بزرگ ما حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی این بود که این خودباختگی را از مردم ما گرفتند و مردم ما را به آن خود واقعی و به آن روح جمعی مؤمن ساختند.

* مجموعه آثار استاد شهید مطهری (آینده انقلاب اسلامی ایران)، ج۲۴، ص: ۲۱۷- با تلخیص و ویرایش

چراغ راه

اوصاف باعظمت قرآن کریم

قال الامام علی(ع): «علیکم بکتاب‌الله، فانه الحبل المتین، والنور المبین، والشفاء النافع، والری الناقع، والعصمة للتمسک، والنجاة للمتعلق، لا یعوج فیقام، و لا یزیغ فیستعقب»

امام علی(ع) فرمود: «بر شما باد (تمسک عملی) به کتاب خدا، زیرا قرآن ریسمان محکم و نور آشکار و شفای سودمند و سرچشمه حیات، دستاویزی برای متمسک و رهایی‌بخش است. کج نمی‌شود تا احتیاج به راست کردن داشته باشد، و اشتباه نمی‌کند تا سرزنش گردد.»[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۱۵۶

حکایت خوبان

تفسر به رأی و تشبیه آیات قرآن به کلام بشر ممنوع!

شیخ صدوق به سند خود از امام علی(ع) در پاسخ به زندیقی (کافری) که مدعی وجود تناقض در قرآن بود نقل می‌کند: «بپرهیز از اینکه قرآن را به رأی خود تفسیر کنی پیش از آنکه از عالمان بیاموزی، چرا که چه‌بسا آیاتی در ظاهر به کلام بشری شباهت داشته باشد، حال آنکه کلام خداست و معنا و مقصود آن با کلام بشر شباهت ندارد... پس کلام الهی را با کلام بشری شبیه مدان که هلاک و گمراه خواهی شد.»[1]

۱- توحید صدوق، باب ۳۶، ص ۲۶۴

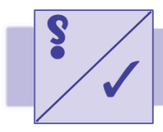

پرسش و پاسخ

اصول، مبانی و روش تفسیر اهل‌بیت(ع)(۳)

پرسش:

اهل بیت پیامبر اکرم(ص) که خود تجسم عینی عمل به آموزه‌های وحیانی قرآن کریم بودند، چگونه و با چه اصول و مبانی و روشی قرآن را برای مخاطبان خود تفسیر می‌کردند؟

پاسخ:

در دو بخش قبلی پاســـخ به این سؤال به مبانی تفسیر قرآن اهل بیت(ع) در پنج مبنا شامل: ۱- قرآن کتابی است که به زبان خود مردم نازل شده است ۲- قرآن کلام خداست نه کلام بشر ۳- التزام به وحی بیانی و تفصیلی ۴- یاری جستن از قواعد عقلی ۵- جاودانگی قرآن پرداختیم. اینک در ادامه، دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

روش‌شناسی تفسیر اهل بیت(ع)

مهم‌ترین شـــاخصه‌ها در روش تفسیر، منابعی است که مفسر با استناد به آنها به بیان مراد خداوند از آیات قرآن می‌پردازد. این منابع بنا بر مبانی مفسران، متفاوت است. با توجه به مباحثی که در مبانی تفسیر اهل بیت(ع) آمده می‌توان چنین استنباط کرد که روش تفسیر اهل بیت(ع) مستند به: لغت و قواعد زبان عربی: آموزه‌های قرآن کریم، ســـنت پیامبر(ص)، و عقل می‌باشد. در این‌جا به ذکر نمونه‌هایی از روش تفســـیر اهل بیت(ع) که بر اساس هریک از این منابع صورت گرفته است می‌پردازیم:

۱- روش تفسیر قرآن با استناد به قواعد عربی

در روش تفسیر اهل بیت(ع) مشاهده می‌شود که گاهی با استناد به معنای دقیق واژه‌ها و نیز ارتباط بین اجزای کلام، نکته‌ای بدیع به عنوان تفسیر آیات بیان شـــده است. نمونه‌های زیر از این قبیل است: ۱-«زراره می‌گوید: به امام باقر(ع)، عرض کردم: ممکن است بفرمایید از کجا دانستید که تنها بر قسمتی از سر و قسمتی از پا مسح لازم است؟ آن حضرت پس از تبسمی فرمود: ای زراره! این حکم را پیامبر(ص) این‌گونه فرمود، و خداوند نیز در قرآن این‌چنین نازل کرد. زیرا خدای متعال می‌فرماید: «فاغسلوا وجوهکم» (مائده-۶) پس ما دانســـتیم سزاوار است تمام صورت شسته شود. سپس فرمود: «و ایدیکم الی المرافق». آن‌گاه حکم مســـح را چنین بیان کرد: «و امسحوا برؤوسکم» پس ما از مدلول حرف «باء» در «برؤوسکم» فهمیدیم که مسح تنها بر بخشی از ســـر واجب است. آن‌گاه همان‌طور که «ایدیکم» را به «وجوهکم» وصل کرد، «ارجلکم» را به «رؤوســـکم»، عطف نمود و فرمود: «و ارجلکم الی الکعبین»، پس ما دانستیم که باید بخشی از دو پا را مسلح کرد. (کافی، ج ۳، ص۳۹، ح ۴) ۲- امام رضا(ع) در تفسیر آیه «والسماء ذات الحبک»(ذاریات-۷) می‌فرماید: «آســـمان (با ستون‌هایی که بین آنها و زمین است) استوار گشته است. راوی می‌پرســـد: «چگونه چنین ستون‌هایی